

● هر كجا چشم گردانی...

===== فرناز سیفی =====

تو دستشویی سر خیابان قائم مقام فراهانی دیدمش. داشتم دستم را می شستم. دستش را زیرشکمش گذاشته بود، بدو وارد اولین دستشویی خالی شد. از آینه دیدم که پشت مانتو کرم رنگش به اندازه ته یک لیوان قرمز شده است. بعد شش هفت دقیقه بیرون آمد. روی سکو کنار شیر آب نشست. دستم را رو شانه اش گذاشتم و پرسیدم حالتون خوب نیست؟ می توانم کمکت کنم؟ سرش را به نشانه اینکه چیزی نیست تکون داد. پرسیدم پر بود هستی؟ سرش را به نشانه نه تکان داد و هنوز یک ثانیه نگذشته گفت آره! آره پر بودم. اما دیگر دیر شده بود. کنارش نشستم:

- بچه ات را سقط کردی. مگه نه؟

- چه ترسی تو چشم های سبزش موج می زند.

- میگم پر بودم. اصلن تو کی هستی؟

- یک رهگذر. مهم تر از اون یک زن، مثل خودت. حالا چند وقتش بود؟

- تو هم تا حالا بچه سقط کردی؟

- نه!

- شوهر هم که داری. (همیشه حلقه ای در دومین انگشت دست چپ من هست) لابد زندگیت هم حسابی میزونه.

- نه! شوهر ندارم.

- پس نامزد داری؟

- نه!

- پس این حلقه جریانش چیه؟

- هیچی! شاید هم مگس پرون!

- (قاه قاه می خندد) تو دنبال مگس پروندن هستی من دنبال شکار مگس!

- چشم هایت خیلی خوش رنگه ها! منو یاد یکی می ندازه که خیلی دوستش دارم.

- دوست پسرت؟

- حالا!

- چیکاره ای؟
- معلم. تو چی؟
- زرنگ تر از اون هستی که تا حالا نفهمیده باشی.
- ...
- چرا اینجا ور دل من نشست؟
- احساس کردم حالت خوب نیست. گفتم شاید کمکی بتونم بکنم.
- مثلن؟
- نمی دونم! بچه ات را کجا سقط کردی؟ مطب؟ خونه؟ طرف چیزی بلد بود؟
- بار اول که نیست بابا!
- چرا قرص نمی خوری؟
- بهم نمی سازه.
- کاندوم هم که...؟
- مال سوسول با کلاس هایی مثل شما هاست. یک خیک شیکم تغار پنجاه ساله مایه دار این چیز ها حالیش نیست.
- اینجوری که پدر خودت در میاد.
- پول جور کنم می بندم. خلاص.
- چند سالته راستی؟
- بیست! (به چهره اش بیش از سی سال میاد)
- بلند می شود، از تو کیف بزرگش یک رژ لب زرشکی در میارد و به لب هایش می مالد. قسمت خونی مانتو را می شوید.
- ما بریم دنبال زندگیمون.
- حالت که خوب نیست.
- کار این چیز ها حالیش نیست.
- اسم من فرناز هست. تو اسمت چیه؟
- چه فرقی می کند؟ خداحافظ
- خداحافظ
- ببین!
- جان؟
- یک روزی خواستی شوهر کنی یادت باشه زن دو طایفه مرد نشو.
- چه طایفه هایی؟
- مرد بوتیک دار و مرد نویسنده!! خداحافظ!

- خدا حافظ!

.